



۲۰۱۷/۹/۴

کандید اکادمیسین سیستانی

مکتی بر یک نقد (توهین آمیز)

(بخش دوم)

تشکیل وزارت ملیتها، تخریب نظام تعلیمی، وسایل مؤثری برای تفرقه افگنی در عهد کارمل ونجیب !

یکی از سیاست های زود ثمر استعمارگران در میان ملل تحت اشغال «تفرقه بینداز و حکومت کن» است. در افغانستان با تجاوز اول انگلیس این سیاست بکار گرفته شد و هنگام قیام مردم برای اخراج قشون بیگانه از کشور، انگلیس ها آنها را با توزیع پول و امتیاز برای از میان بردن سران ملی بکار بردند، ولی رهبر قیام ملی، سردار اکبر خان جوان 25 سال، باهدلی و مشورت دوستان جانباز خود، محمد شاه خان بابکر خیل غلزائی و سردار سلطان جان پسر عموی خود آن توطئه را، خنثی کرد و بجای از بین بردن یا سپردن نائب امین الله خان لوگری به انگلیس، سرمکناتن را از تن جدا کرد و سپس اردوی انگلیس را مجبور ساخت تا افغانستان را در روزهای پراز برف ماه جنوری 1842 ترک گویند و در نتیجه تمام اردوی متجاوز به استثنای یک نفر بنام داکتر برایدن، همگی در طول راه کابل - جلال آباد تلف شدند.

مشکلات و اختلافات سران قومی کابل بخاطر حمایت از شاه شجاع و یا مخالفت با او در ظرف چند ماه پس از خروج دشمن از کشور حل گردید و گلیم نفاق ملی با برگشت مجدد امیر دوست محمد خان بکابل و پادشاهی دوباره اش برچیده شد. از آن پس اگر اختلافی هم بود، میان پسران امیر برسر قدرت بود، نه میان اقوام مختلف تاجیک و پشتون و اوزبک و هزاره و غیره.

اماپس از تجاوز شوروی در 1979 و بقدرت رسیدن ببرک کارمل در افغانستان (27 دسمبر 6/79 جدی 1358)، این اختلافات دوباره چاق شد، زیرا شوروی ها توسط عمال خود دست به اعمال تفرقه افکنانه میزدند.

بدستور شورویها، وزارت سرحدات، به وزارت اقوام و قبایل تبدیل شد و با تشکیل سرسام آور (۹ معینیت) بنام ملیت های برادر، و ایجاد ملیشه های قومی و مسلح ساختن آنها، زیر نام دفاع خودی، چنان آتشی در بنیان وحدت ملی افغانستان زدند که تا امروز هم آن آتش خاموش نشده و مخالفت های جزوی به دشمنی های انتیکی و قومی مبدل شده است. و برای خاموش کردن آن حتی زورتبلیغات اخوت و برادری اسلامی ملا و مولوی هم نمی رسد.

داکتر حسن شرق، کسی که از عهد سلطنتت تا جمهوریت و رژیم حزب دیمواتیک خلق، در متن و بطن بیشترین قضایای سیاسی شخصاً حضور داشته است، و آنچه را او در باره رخدادهای سیاسی و اجتماعی کشور ثبت کرده از اهمیت خاصی برخوردار است. در کتاب خود (تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان) زیر عنوان «ایجاد تفرقه قومی و ترویج ستم ملی» مینویسد:

«... چند نفر از کمونست های وطنی برای پخش مارکسیزم و باقی ماندن افغانستان در حلقه ممالک کمونستی و شکست جنگ جویان افغان و بهم ریزی افغانستان و استحکام نظام شوروی به پیاده

کردن تفرقه قومی متعهد شده بودند... [آنها]تشکیلات رسمی وعلنی تحت نام وزارت اقوام وقبایل ، وزارت امور ملیت ها وبعداً تشکیل حکومت های جداگانه برای ولایات سمت شمال ، شورای مرکزی ملیت هزاره و شورای مرکزی ملیت کوچیها و خود مختاری نورستان، وغیره با صرف میلیاردها افغانی بنام بودیجه مخصوصه ای بدون حساب دهی فعالیت های خود را تنظیم و ترتیب داده بودند، تا پشتونها را به جان تاجک ها و، هزاره واوزبکها را به جان پشتونها انداخته ودر عین زمان شیعه وسنی را نیز بیاد داشتند وبرای بهم انداختن آنها خود هیئت رهبری بنام تاجک ، پشتون، هزاره واوزبک روزانه با یک مشت از پیروان عاقبت نیندیش ، اما با خبراز اهداف دشمن بیک دیگر در گیر می شدند تا در صفوف همبسته مردم رخنه اندازند وبرای رسیدن به این هدف نامقدس در پهلوی صرف پول به انسانهای ابن الوقت احتیاج بیشتر احساس میکنند وبناء وزارت سرحدات را روگردان وبجای آن وزارت اقوام وقبایل را برای همه آنهاپی که به تضعیف افغانستان و وابسته گی آن به شوروی دلچسپی داشتند اساس میگذارند ویکی از رفقارا در رأس آن می گمارند... ودر آن 9 نفر را بنام 9 ملیت به حیث معین اما به رتبه وزیر مقرر میکنند:معینیت پشتونها، معینیت تاجیکها، معینیت هزاره ها، معینیت اوزبکها، معینیت ترکمنها، معینیت بلوچها، معینیت نورستانی ها، پشه ای ها، هندوها وسیکها.

برای رونق دادن مخالفت های قومی به این تشکیلات اکتفا نکرده، وزارت ملیت ها را بوجود آوردند که آتش نفاق و تفرقه را چنان بیفروزند تا مردم افغانستان روزگار هجوم عساکر شوروی و بیگانه دوستی رفقا را فراموش کنند.از آنروی بهرقوم و قبیله ای جدا جدا سروکله می زدند. بیکی تاج و بدیگری تخت، بگروهی استقلال و بدسته ای خود مختاری وعده می دادند. به این منظور هریک از متعهد شدگان کندک ها وغندهای قومی را تحت رهبری خادبها تشکیل و آنها هم یکی را بمقابل دیگری تا دندان مسلح واز پا تا سر غرق پول می کردند.

شوروی ها برای تمویل وتسلیح قوتهای قومی سخاوتمندانه دهان جیب را باز وسرجوال را نشان داده میگفتند: ملیت ها شکل تکامل یافته اقوام وقبائل است وپشتونها هنوز زندگی قبیله ای و بدوی دارند. بناء پشتونها را به حیث عقب مانده ترین مردم از صف ملیت های افغانستان جدا و به اقوام قبایل باقی میگذارند وسازماندهی ملیت ها را وزارت تازه تشکیل امور ملیت ها وتحت اداره مستقیم یکی از رفقای دفتر سیاسی حزب میگذارند.[7]

شرق علاوه میکند: « وزارت ملیتها میان هزاره ها،تاجیک ها، اوزبک ها،نورستانی ها، بلوچها وسیکها،وهندوها [تقسیم شده بود و هدف آن بود تا در] مقابل پشتونها می بایستی جبهه ای واحدی تشکیل می دادند.دراین باره کتاب ثمره ای دوستی افغان شوروی را که به قلم [سلطانعلی کشتمند] یکی از طراحان تفرقه ملی وعضو دفتر سیاسی ح.د.خ.نوشته شده بود،نشر وتوزیع وبازهم تجدید چاپ کردند.ناگفته نماند که برای نتیجه گرفتن از کتاب ثمره ای دوستی با بسیج ستمیها بود،که وزارت ملیت ها را تحت اداره ستمی ها به طول وعرض وزارت اقوام وقبایل، تاسیس میکنند ومردم پشتو زبان را در جمع این وزارت [ملیته] نمی پذیرند. بناء رهبری وزارت ملیت ها و وزارت اقوام وقبائل مطابق دستور العمل هردو به ضد یکدیگر در ظاهر امر تبلیغات ناجائز به راه می اندازند و یکی گماشته دیگری را مردود می دانند.

زمزمه مخالفت این دو بنام پشتون و غیر پشتون در حلقه های وابسته به هرکدامشان به مخالفت های علنی و روی بازار برآمده از هرکنج وکنار شنیده میشد، اما شبانه با یک دیگر شراب می نوشیدند و برای بدختی مردم خویش تفتین میکردند و دسیسه میساختند. چنانچه به دنباله روی و تقویه مالی وزارت ملیت ها و اقوام و قبایل و موثریت کمک های بلا عوض شوروی در تفرقه های قومی و مذهبی در کابینه وزارتی را بنام وزارت کمک های مستقیم و بلاعوض شوروی پینه [زدند]. کمک های گفته شده که سالانه بعضاً از سه صد میلیون دالر تجاوز میکرد توزیع آنرا به صلاحیت رئیس جمهور و رئیس شورای وزیران و سفیر شوروی گذاشته بودند که دست باز به هرکاری و بهرجائی که لازم بشمارند توزیع کنند.

تفکیک ملیتها نه بروی لسان و نژاد و یا موقعیت جغرافیائی، بلکه به صوابدید هیئت حاکمه تعیین میگردد. مثلاً: آن عده مردم پشه ئی که پشتو تکلم میکنند در ورق هویت خویش مجبور شده بودند که ملیت پشه ئی بنویسند، نه پشتون. اما تعدادی کثیری از پشتونها که به مرور زمان دری آموخته و پشتو رافراموش کرده بودند، می بایستی مینوشتند، ملیت تاجیک. اما برخلاف برای مردمان اوزبک و ترکمن های دری زبان حتمی بود که ملیت اوزبک و ترکمن را بپذیرند، نه به اساس زبان، ملیت تاجیک را.» [8]

برهم زدن نظام درس و تحصیل:

یکی از خیانتهای بنادی دیگر شورویها پس از تجاوز خود برکشور، تغییر دادن نصاب تعلیمی و آموزشی در مدارس و موسسات تحصیلی افغانستان بود. مشاورین شوروی در وزارت تعلیم و تربیه، فوراً تمام کتب تعلیمی سابقه را که به پیروی از سیستم های آموزشی فرانسه و امریکا در مکاتب افغانستان تدریس می شدند، ملغی قرار دادند و صدها هزار نسخه کتب درسی را که با مصرف گزاف طبع و تهیه شده بودند، بدور انداختند و به طبع کتب درسی سیستم مغلق شورویها در افغانستان پرداختند. محتویات این کتب بحدی سردرگم و پیچیده بود که حتی معلمین و مدرسین هم از فهم آن عاجز بودند.

به شاگردان صنوف اول و دوم و سوم، ریاضیات چند مجهوله تدریس میگردد و زیر نام جامعه شناسی، درسهای ماتریالیزم تاریخی از صنوف ۶ تا پوهنتون تدریس میشد. انتقال مفاهیم مغلق ریاضی برای شاگردان صنوف ابتدائی، کار بسیار دشواری بود و وقتی شاگردان خود را از فهم آن عاجز میدیدند از درس خواندن دلزده میشدند و تا اخیر صنوف هشتم از مرز جمع و تفریق اعداد بسیط پا فراتر نمی نهادند و از نوشتن یک رقعہ مرضی هم عاجز بودند.

بدین سان در طی دوره ۹-۱۰ ساله تسلط شورویها، یک نسل تعلیمی (از صنف ۳ تا ۱۲) کاملاً بی سواد بارآمدند و لو که برخی تا پوهنتون هم رسیده باشند ولی از سواد عادی بهره ئی نداشتند. در پوهنتون کابل روسی ساختن نصاب تعلیمی و تحصیلی از فردای اشغال کشور آغاز شد، مضمون هنر اسلامی از نصاب درسی افتاد و بجای آن، ماتریالیزم تاریخی و ماتریالیزم دیالکتیک، تاریخ کارگر، تاریخ شوروی، زبان روسی و هسپانوی در نصاب تعلیمی گنجانیده شد. تاریخ نوین افغانستان پس از استقلال ۱۹۱۹ به دستور مشاورین شوروی تدوین و تدریس آن تحریف آمیز عملی

شد. زیرا مشاورین روسی، حصول استقلال کشور را مرهون انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ و انمود میکردند و گویا طوری وانمود میشد که اگر انقلاب اکتوبر رخ نمیداد، مردم افغانستان به حصول استقلال خود نایل نمی‌آمدند.

مؤلف کتاب "سقاوی دوم" از قول مرحوم استاد صدیق روهی در کتاب خود اشاره میکند: «در دوره حکومت پرچی ها برچسپ های سبک و بیمایه ئی علیه پشتونها در کتابها و نشرات دیگر آغاز گردید. دیگر شخصیت ها را که جایش بگذار ، حتی احمدشاه بابا و وزیر اکبر خان هم تحقیر می شدند و آنها به این سبب که آنها پشتون بودند. احمدشاه بابا را با چنگیز خان مقایسه میکردند و وزیر اکبرخان را فرستاده انگلیس ها میخواندند. پشتونها را اشغالگران و غاصبان خراسان می شمردند.» [9]

یکی از استادان تاریخ پوهاندجلال الدین صدیقی استاد در فاکولته ادبیات و علوم اجتماعی بود. او به حاکمیت پشتونها بطور کلی و با احمدشاه بابا به عنوان مؤسس دولت افغانستان بطور خاصی کینه میورزید و تمام تلاش و کوشش او بر این استوار بود تا در شگرد حاکمیت پشتونها کمی و کاستی پیدا کند و فوراً آنها را با آب و تابی بخورد شاگردانش بدهد. به همین منظور او به اشاره محمودبریالی کتاب «**نظام قبیله سالاری در افغانستان**» را نوشت و در آن سعی بعمل آورده بود تا ثابت نماید که در افغانستان حاکمیت تنها و تنها به قوم و قبایل پشتون تعلق داشته و سایر اقوام در این حاکمیت سهم و نقشی نداشته اند.

ایجاد ملیشه های قومی برای نفاق ملی :

ایجاد ملیشه های قومی زیر عنوان «کنکها» و یا «غندهای دفاع خودی» محصول همین مرحله است که از سوی «خاد» ایجاد و با سلاح های ثقیله و خفیفه مجهز میشدند.

ملیشه های قومی که به مشورت شوروی ها ایجاد شده بودند، و از دولت سلاح و پول می گرفتند، ظاهراً به این بهانه که از خود دفاع بکنند، اما در واقع هدف: تولید و تعمیق دشمنی های قومی و قبیلوی و صدمه زدن به وحدت ملی افغانها بود. ملیشه های قومی در برابر چه کسی باید از خود و قوم خود دفاع میکردند؟ طبعاً آنها در برابر قیام های ضد شوروی و ضد رژیم قرار می گرفتند و از آنجائیکه گروه های مقاومت ضد شوروی و ضد رژیم نیز از قوم یا قبیله ای نمایندگی میکردند بنابراین هنگام برخورد با ملیشه های قومی یا کشته میشدند و یا ملیشه ها را میکشند که در هر دو صورت میان ملیشه های قومی و گروه های مقاومت، دشمنی آنتی ناپذیری به میان می آمد. و این هر دو کار به نفع شوروی ها بود. برخی از این ملیشه های قومی بعدها در برابر دولت مرکزی دست به بغاوت زدند و باعث سقوط دولتی که آنها را ایجاد کرده بود، شدند. در ولایاتی که این غوندهای قومی ایجاد شده بودند، با بی بند و باری خود سبب مزاحمت های فراوان برای مردم محل و کاروان های مسافری میشدند.

یکی از گروه های قومی، ملیشه های اوزبک تحت قوماندانی جنرال دوستم بود که بهر جایی روی می آوردند، بیدریغانه آدم میکشند و از کشته پشته میساختند. دولت از این گروه در مناطق پشتون نشین جنوب و جنوب غربی و شرقی کشور بسیار استفاده میکرد. گروه های دیگری از اقوام پشتون و بلوچ و نورستانی و هزاره و تاجیک و غیره نیز وجود داشت که بعد از دوستم ، گروه معروف به

«گلیم جمع» متشکل از مردم ازبک، در روز روشن و در زیر ریش حزب دموکراتیک خلق، مردم را در شهر کابل غارت میکردند و هرگز از اعمال شان بازخواستی صورت نمیگرفت.

از اقدامات دیگر دولت در این مرحله، جذب و جلب قوماندانان جهادی در بدل دریافت پول بود. رژیم بوسیله سازمان جاسوسی «خاد» وابسته «کی، جی، بی» به جلب و جذب قوماندانان تنظیمهای مخالف پرداخت. بزودی این سیاست به ثمر نشست و یکی از قوماندانان جهادی قندهار بنام «عصمت مسلم» که پنج سال اقوام اچکزائی را رهبری کرده بود حاضر به تغییر جهت گردید و امتیازات فراوانی بشمول رتبه جنرالی و کنترل راه قندهار سپین بولدک و گرفتن باج راهداری از تجار آن نواحی را از حزب دموکراتیک خلق بدست آورد. کمی بعد از آن در هرات گروه جهادی داود جوان و سیدمحمد به دولت پیوستند و صاحب ملیونها پول شدند و در مرکز هرات و شهر کابل برای آنها ویلاهای مجلل داده شد تا به عیاشی بپردازند و در عملیات برضد اپوزیسیون شرکت ورزند. روند پیوستن قوماندانان با گروه های تحت فرمان شان به دولت از طریق رسانه های دولتی ابعاد گسترده داشت و تعداد آن هر روز، زیاد و زیاد تر نشان داده میشد.

با آنکه ساحه سکونت و کنترل گروپهای پیوسته بدولت در ولایات مربوطه شان مشخص بود، اما قوماندانان این گروپها معمولاً در مراکز شهرها و پایتخت کشور نیز قرارگاههای نظامی برای خود داشتند و چون در رفتار خود نسبت به مردم شهری پای بند هیچگونه قوانین و دسپلین نبودند، باعث اذیت و آزار شهریان میگرددند. یک چنین وضعی را میتوان طی سالهای ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۸ در وجود ملیشه های عصمت مسلم، امر سید احمد و داود جوان و گلیم جمع های اوزبک و غیره در کابل به یاد آورد.

رژیم حزب دموکراتیک خلق، همانگونه که با انواع تفرقه اندازی میخواست مردم را بجان هم بیندازد، خودش نیز دچار تفرقه شد و فراکسیون بازی در داخل حزب مذکور برای حکومت نجیب الله کمتر از حملات مجاهدین زیان آور و خطرناک نبود. چنانکه کودتای تتی (وزیر دفاع رژیم) در سال 1990 نمونه بی از این تفرقه و فراکسیون بازی داخلی حزب دموکراتیک خلق بود. تفرقه های ستیزه جویانه دیگر از همان آغاز اقتدار حزب دموکراتیک خلق میان تره کی - کارمل - امین و نجیب الله در صفوف حزب رخنه کرده بود.

به استناد کتاب «جنگ در افغانستان» نوشته گروهی از دانشمندان انستیتوت تاریخی نظامی روسیه در 1991 میلادی، «کشاکش های گروه های خلق و پرچم در درون حزب زیان بزرگ و جبران ناپذیری به انقلاب رسانید. ستیز فراکسیونی در حزب روی آن میچرخید که هردو شاخه میخواستند با واگذاری شمار هرچه بیشتر کرسیها برای نمایندگان فراکسیون خود در کلیه سطوح اپارات حزبی - دولتی، اقتصادی و نظامی مواضع خود را تحکیم نمایند. این کار به آن منجر گردید که در بسیاری از کرسیهای وزنین عناصر بی صلاحیت و در بسا موارد بی کیاست و حتی آلوده و نا شایسته گماشته شوند. ... این امر منجر به رویائی یک نهاد با نهاد دیگر و فراخ شدن درز میان صفوف و رهبری حزب گردید. میان ارگانهای نظامی به گونه مثال وزارت داخله و وزارت امنیت دولتی خبری از همنوایی و هماهنگی نبود... خواستهای شخصی رهبران، فرو گذاشت های آنان، «رفیق بارگی» و پیوندهای خانوادگی، خویشاوندی و خاندانی برانظام حزبی و بر اصول سنترالیسم

دموکراتیک چیره شد و سرپای حزب را فراگرفته بود و در نتیجه آن حزب با کردارهای خود از همدردی بخش بیشتر توده ها محروم گردید و اتوریته خود را با نیروی اسلحه حفظ میکرد که در واقع به یک نیروی خود کامه و دیکتاتوری نظامی مبدل گردیده بود.» [10].

در ادامه این کشمکش های درون حزبی، در عهد نجیب الله ، تفرقه های زبانی و قومی حتی در سطح دفتر سیاسی حزب میان گروه **اسلم وطنجار، پاکتین و محمد رفیع از یکسو و دسته فرید احمد مزدک و نجم الدین کاویانی و عبدالوکیل از سوی دیگر**، بصورت پرخاش های تند قومی مثال دیگر این تفرقه است. در روند همین تفرقه اندازی یکی از نتایج مهم آن پیوستن جنرال دوستم ، به مخالفین رژیم یعنی احمدشاه مسعود بود. دوستم دلیل این کار را عدم رعایت حقوق ملیتها از جانب نجیب الله در دادن پستها و مقامهای دولتی وانمود کرد، اما این بریدن دوستم از نجیب الله و پیوستن او به مخالفین ایدیولوژیک حزب ، جزئی از ثمرات سیاست تفرقه انداز و حکومت کن حزب بود که کمر رژیم را شکست.

پایان بخش دوم

مآخذ:

- [7]- داکترحسن شرق، تاسیس و تخریب نخستین جمهوری افغانستان، چاپ سوم، ص 7-305
[8]- داکترحسن شرق، همان اثر ، چاپ سوم، ص 308
[9]- سقاوی دوم ، سمسورافغان، برگردان دکتورخلیل الله و دادپارش ، طبع هالند، ص 36-37
[10]- جنگ در افغانستان، نوشته دکتورتاریخ سرهنگ پیکف و دیگران، ترجمه عزیز اریانفر، ص 278